

## قاضی و قضاوت در اسلام

بطوریکه خوانندگان محترم استحضار دارند سمت قضاء در نظر شریعت اسلام و مقام قاضی در این دین حنیف بسیار محترم و از مقامات عالیه اسلامی است و دلیل آنهم برای اهل بصیرت پوشیده نیست زیرا اساس بقای هر کشور و هر ملت اجرای عدالت است و عدالت که از صفات خاصه الهی است بدست هر کس اجراء نمیشود و مردم شایسته و صالح باید این بار بزرگ و مقدس را بمنزل برسانند - مقام قضاوت در اسلام بقدری محترم است که آنرا از خصایص و وظایف خاصه امام دانسته اند و او است که این سمت را ممکن است بدیگری واگذار کند و درغیبت امام کسانرا معرفی کرده اند که دارای شرایط و صفات مخصوص باشند .

فقهای اسلام قاضی صلاحیتدار را اینطور معرفی کرده اند باید از طبقه رجال و حلال زاده و بالغ و مسلمان و مجتهد و عادل بوده و دارای حافظه قوی باشد و بعضی از فقهاء آزاد بودن و بینائی و داشتن خط راهم در قاضی شرط دانسته اند .  
والبته این شرایط مستند بدلائل و مستندات است از قرآن کریم و احادیث نبوی و عقل و عرف که بترتیب بطور اختصار به هر یک از این شرایط اشاره ای خواهیم کرد .

باید مرد باشد زیرا خدای بزرگ میفرماید الرجال قوامون علی النساء و هیچگاه قضیه حتی عرفاً هم معکوس نخواهد بود و قضاوت یکی از اجزاء ولایت عامه است و دخالت زن در امریکه از شؤون ولایت است مورد نداشته و لذا حکومت های اسلامی هیچوقت چنین کاری نکرده اند ولی باید توجه داشت که حدود دایره دخالت زن در امور اجتماع بسیار وسیع است و دخالت زنان در آن امور بهیچوجه مانعی

ندارد و نباید بین این قسم از امور و ولایت مصطلح در زبان شرع و دین را اشتباه کرد و حتی در زمان رسول اکرم ص زنان در بسیاری از امور اجتماعی وارد بوده اند که در این قسمت باید به کتب تاریخ مراجعه کرد - و پیشوای مذهب حنفی ابوحنیفه قضاوت زنان را در امور مالی جایز دانسته و آنرا با شهادت زنان در امور مالی قیاس کرده است .

و اما شرط دوم بدیهی است این شرط از لحاظ روانی بسیار مهم است و اجتماع اسلامی هیچگاه زیر بار رأی و نظر کسی که بدانند نسب او صحیح نیست نمی رود و روایاتی از اهل بیت رسیده است که فرموده اند ولد الزنا نجیب نیست . و اما شرط سوم بدیهی است قاضی باید مکلف باشد و واضح است کسی که تحت ولایت دیگری است چگونه میتواند بر دیگری ولایت داشته باشد .

اما شرط چهارم آنهم واضح است که اسلامیت در قاضی شرط است (بنابر مذاهب اسلامی) در اینجا فقهاء بحديث و یا قاعده مستنبطه از احادیث استناد میکنند که (الاسلام یعلو ولا یعلی علیه) و این قاعده را که دارای یک فلسفه کلی اجتماعی است بموارد خاصی هم سرایت داده و در توضیح آن گفته اند که شخص کافر نمی تواند بر مسلمانان قاضی باشد در حالی که کفر علی الظاهر در لسان قرآن در مواردیکه در مقابل اسلام گذاشته شده یا در لسان حدیث معنای شرك میدهد و اگر این نظر از هر جهت صحیح باشد در آن صورت نمیتوان اصحاب کتاب را مشمول آن قاعده دانست و بهر حال فقهاء در ابتدای امر اینطور فهمیده و اظهار نظر کرده اند. و اما شرط پنجم، قاضی باید عادل باشد تا مصون از انحراف بوده و از تمایل بیکی از دو طرف دعوی دور باشد و از این حیث که مبنای قضاوت بر آنست احکام او مورد قبول عامه می گردد و هیبت قضاء حفظ شده و بشخصیت قاضی لطمه ای وارد نمیشود و مردم با وثوق و اعتماد آراء او را گردن می نهند .

اما شرط ششم قاضی بنابر عقیده امامیه و شافیه باید مجتهد باشد و این شرط را در قاضی واجب دانسته اند ولی ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی اجتهاد قاضی را يك امر مستحب میداند

واما حافظه قوی - البته حافظه سالم و قوی در قاضی بسیار مؤثر است و ضعف حافظه قاضی در کارهای او و در آراء او ممکن است اثر نامطلوب کند و احياناً او را بخطا بیندازد - ولی چون امروزه در جریان مرافعه و محاکمه مطالب نوشته میشود خطر چندانی از لحاظ ضعف حافظه احساس نمیکرد مگر در مورد بعضی که نتوانند بآن مطالب نوشته شده هم صورت ذهنی بدهند .

و جمعی از فقهاء آزاد بودن قاضی (مملوك نبودن) و آنکه باید دارای خط و بی‌ناهم باشد نظر داده و آنرا شرط دانسته و گفته‌اند که چون قضاء يك منصب بسیار عالی است شایسته نیست بندگان و غلامان متصدی آن گردند (و البته امروزه این امر منتفی است و اثر عملی ندارد و در باب خط هم معتقدند که وجود منشی رفع محظور میکند و در قسمت بینائی هم راه حل‌هایی را در نظر گرفته‌اند و این امور و شرایط مستنبط از احادیث نبوی و ائمه اطهار است .

این بود شرایط شخص قاضی که مستند بنصوص و تصریحات شارع اسلام و خلفای او است و بهر حال رسول اکرم و ائمه اطهار و پیشوایان دین جامعه را از رجوع بغیر عالم و غیر عادل بر حذر داشته‌اند و روایت منقول از امام صادق علیه السلام رئیس مذهب امامیه در باب شرایط مراجع اسلامی (انظرو الی من کان منکم الی آخر) آن شرایط را تأیید مینماید و فرموده است به کسی که دارای آن شرایط نیست رجوع نکنید و اگر چنان بود احکام او را بپذیرید و رد چنان قاضی رد خداست و رد خدا در حد شرك است و بهر حال قاضی فقط از طریق اجتهاد میتواند احکام را استنباط نماید و بدیهی است کسی که حکم او حکم خداست چگونه ممکن است عادل نباشد و عدالت را در او شرط ندانیم .

و البته میدانیم که قاضی باید حق را از باطل تشخیص دهد و این تشخیص جز از راه اجتهاد بخوبی بدست نمی‌آید و بالاخره شرط اجتهاد و شرط عدالت از شرائطی است که حتماً باید در قاضی باشد و کسی که فاقد این دو فضیلت است بهیچ وجه صلاحیت ارتقاء بکرسی قضاوت ندارد .

و با توجه بمراتب فوق‌الذکر میتوان گفت که در حال حاضر در ممالک

اسلامی بطور کلی و در مملکت مامطابق قانون مدنی غالب این شرایط مورد توجه و مورد عمل است و فقط در کیفیت استفاده از آن شروط و طرز عمل تفاوت‌هایی هست که باصل قضیه لطمه نمیزند و قضاة ما همه گوی از طبقه رجال و پاکزاد و مسلمان و کم و بیش دارای حافظه قوی و آزاد و بینا میباشند و باقی میماند دو شرط که عبارت از اجتهاد و عدالت است

شرط اول ملازم با علم و دانش و از شرایط بسیار بسیار ضروری در قضاوت میباشد که اگر هر يك از این دو که در حقیقت سه چیز است در قاضی نباشد تصدیق او باین مقام خطرناک و موجب مشکلات بسیاری است که باید از آنها بخواهد پناه برد و واضح است که داشتن علم و ملکه اجتهاد که بتوان حکم قضیه را با در نظر گرفتن مستندات و تمام جهات موضوع مطروحه تشخیص داد بسیار مهم است نهایت آنکه با وضع فعلی - اجتهاد بمعنای مصطلح آن امروزه موضوعیت ندارد زیرا آقایان قضاة باید فقط قوانین مورد عمل موجود و اصول کلی را که از مجموع قوانین استخراج میشود در نظر بگیرند ولی در عین حال باید خود را در مقابل آن مواد فقط يك آلت و وسیله نقل مواد بر برك حکم ندانند و سعی نمایند در احکام خود دلائل حکم را بیان کنند و احکام آنها مستدل و مستند بوده و اکتفاء بنقل ماده (بدون توجه بآنکه ماده استنادی بر چه مبنائی وضع شده) نمایند تا نحوه استنباط قاضی معلوم شود والا تطبیق ظاهر موضوع با یکی از مواد کار مشکلی نیست و غیر عالم و غیر قاضی هم میتواند چنین کاری بکند.

و اما عدالت - این کلمه یا کلمه عدل از کلمات بسیار پر معنی و آثار بزرگی حتی بلفظ آن باراست و البته میدانیم که بنای عالم بر پایه عدل است و نظام عالم امکان بر این اساس استوار بوده و زره ای انحراف در آن موجب از هم پاشیدگی عوالم میکردد و تمام انبیاء و بزرگان عالم در ادوار خود بشر را متوجه این حقیقت نموده اند و قرآن مجید در موارد متعدد سفارش اکید در اجرای عدالت فرموده و حتی امر کرده است در مورد خود یا پدر و مادر رعایت عدالت را در احکام خود و در شهادت‌ها بنمائید حکم بحق دهید و لوعلیه خود یا علیه والدین خود باشد

زیرا اگر در امور اجتماع عدالت حکومت نکند لامحاله اجتماع متزلزل شده و با آمال از بین خواهد رفت و باید دانست که اجتماع يك فرد نیست که با صدمهٔ شدید آنی از بین برود و دورهٔ احتضار اجتماعات بشری متناسب با دوره و جودی آنها و سایر خصایص اجتماعی و ملی جوامع است و نباید گفت با آنکه مدت‌هاست عدالت بمعنای خود در فلان جامعه نیست معذالك آن جامعه باقیمانده است زیرا دورهٔ فنای يك جامعه طولانی است بعلاوه نفی عدالت بطور کلی در يك جامعه درست نیست و اگر در يك رشته از امور عدالت نباشد در بسیاری از رشته‌ها عدالت هست بعلاوه از بین رفتن يك جامعه معلول امور متعددی است که جزء اخیر علت تامهٔ آن عدم اجرای عدالت است و بهر حال بطوریکه اشاره شد خداوند بزرگ و خالق عوالم عدالت را پایه بقای بشریت قرارداد است چنانکه در ابن آیه کریمه میفرماید (ای داود ما تورا خلیفه روی زمین قرار دادیم تا بین مردم بعدالت حکم کنی) و بنا بر این قضاة بخصوص باید از این اصل اساسی اجتماع بهره کافی داشته و احکام آنها بر طبق مبانی قانون باشد چنانکه بحمداله وضع ما از این جهت قابل توجه و ستایش است و بتدریج همانگونه که منظور نظر خاص پیشوای عظیم‌الشان مملکت است وضع قضاة و قضاوت در کشور ما روز بروز بهتر و مطمئن‌تر خواهد شد و نکته بسیار مهم دیگر قبل از سنجش استعداد و فهم قاضی صلاحیت اخلاقی او است که باید مورد توجه خاص وزارت دادگستری یا بهتر بگوئیم وزیر عدل باشد زیرا مدارك تنها کافی نیست و جواز نشستن بر کرسی قضاة از قبیل جواز فروش قند و شکر نیست و اگر بخواهیم برای آن از امور جاریه مثل بز نیم باید بگوئیم شبیه بجواز گمرگی است که باید امتعه مسافر از اشیاء ممنوع‌الورود نباشد تا جواز عبور از گمرک داده شود و اگر شایسته گی اخلاقی نباشد تیغ دادن بر کف زنگی مست خواهد بود و بعکس باید صفات مطلوبه و ممدوحه متصدیان امر قضاة بر همه و بر جامعه معلوم و روشن باشد تا مصلحت در تاسیس دستگاه قضاة تامین گردد و مردم جامعه بانهایت ایمان و اعتماد بآن توجه داشته و احکام آنرا با جان و دل ولو بر ضرر ظاهری و حتی واقعی آنها باشد پذیرند و هیچگونه شك و شبهه‌ای در مورد شخص و قضاوت آنها نداشته باشند و متأسفانه در ادوار متعدد

وقرون مختلف اسلامی مسئله قضاء و افتاء مراحل بسیار تاسف آوری راهم گذرانده است و ما یعنی جامعه اسلامی در عصری هستیم که بحمدالله وضع قضاء ما خوب و رو بهتر شدن است خاصه در کشور ما که پایای سایر شئون اجتماعی رو به تکامل و ترقی می‌رود و بالاخره باید گفت عدالت يك اصل عقلی است که شرایع آسمانی آن را تأیید کرده‌اند پس یکی از شروط بسیار لازم و ضروری در شخص قاضی عادل بودن او است و جمود در قضاء مثل جمود اداری عدالت نیست و بعضی از حالات هم آثار عدالت نیستند و بعضی از صفات در حکم همان امتعه ممنوعه است که نباید شخص عادل حامل آنها باشد. و امام مجلس قضاء و باصطلاح روز محکمه

دولتها در هر زمانی توجه مخصوص بظاهر و بمنظر قاضی معطوف داشته و دارند و همچنین بمظهر و صورت ظاهر محکمه از حیث وسائل و مبلمان نیز اهمیت میدهند تا بعقیده خود هیئت قاضی و مجلس قضاء و قضاوت در هر کس که بمحکمه وارد میشود تأثیر کند .

ولی در اسلام این مظاهر و این صورت سازها بکلی مورد کوچکترین توجه و اعتنائی نیست و اسلام فقط اهتمام مخصوص باموری می‌کند که حق را نزدیک بنظر قاضی نموده و متداعین را بمقصود برساند .

مدعی و مدعی علیه در حکومت اسلامی هنگامی که دست خود را برای باز کردن اطاق قاضی یا محکمه دراز می‌کنند و میبینند حاجب و دربانی نیست که آنها را از ورود باطاق منع کند یا از آنها سئوالاتی بنماید و آزادانه وارد می‌کردند عقل و احساسات آنها تحت تأثیر حقیقت رفته و احساس مینمایند که میتوانند بدون ترس و ملاحظه حرف خود را بزنند و شکایت خود را طرح کنند و از اینوضع آزاد میفهمند که قاضی گوش و سینه خود را برای شنیدن و ضبط اظهارات آنها در اختیارشان گذارده تا حق را از اظهارات بی‌آلایش و بی‌پیرایه آنها استنباط نماید و حق مظلوم را از ظالم بگیرد - و شهود قضیه هم بنوبه خود آزادانه شهادت خود را اداء میکنند .

متداعیین هم بمجرد آنکه نشستند آنأ درك میکنند که وظیفه قاضی در عرف اسلام این است که قبل از شروع بمحاکمه بین دوطرف دعوی مساوات را چه در صحبت و چه در جا و چه در نگاه کردن بطرفین رعایت کند و در اینحال است که قلب متداعیین در برابر عظمت حق و عدالت خشوع پیدا میکند زیرا دیدند که قاضی در صحبت و در توجه و در حرکات و سکانات خود عدالت را بین آنها بالسویه تقسیم کرد و میفهمند قاضی که در این مراحل رعایت عدالت میکند چگونه ممکن است در اصل دعوی و در صدور حکم رعایت عدل را ننماید و همین جریان ساده و عادلانه است که مجلس قضاء یا محکمه را از نور عدالت روشن میکند و حق را جلوه میدهد و قاضی در آن حال با وحی قلب خود امرخدا را میشنود که میفرماید (بعدالت قضاوت نمائید) و سکوت آمیخته بجلال حق متخاصمین را وادار بقبول حکم و دیگرانرا باعجاب و بزرگداشت مجلس قضاء مینماید.

مطابق دستور اسلام قاضی باید در حال رسیدگی و در محکمه با نهایت آرامش و سکون و باحواس جمع و باتمام حضور ذهن بحرفهای متداعیین گوش دهد و هیچ امری مانع او از توجه نشود ولذا قاضی را از قضاوت در حال خشم و حال گرسنه گی و تشنه گی و هم و غم و خوشی حال و در حال مرض یا خسته گی و بیخوابی و چرت زدن منع کرده است زیرا با اینحالات ممکن است نکته ای از نکات دعوی را درست درك نکند و به هدف نرسد و در احقاق حق قصور نماید .

و همچنین نکات دیگری هم هست که باید قاضی در مجلس قضاء مراعات کند - از قبیل آنکه نگذارد متداعیین در صحبت یکدیگر بدوند و هر يك از دو طرف شروع بصحبت کرد باتمام توجه باو گوش دهد و اگر اطراف دعوی متعدّدند نام آنها را بنویسد و بین آنها قرعه بکشد و بکسی که نام او در آید اجازه صحبت دهد - بدیهی است این توجهات و رعایت این مراتب اطراف دعوی را متوجه می کند که ادب مجلس قضاء را حفظ و مراعات کنند و در آن صورت اجرای عدالت را بخوبی احساس خواهند کرد .

و با این خصوصیات و مقدمات که در باب قاضی و مجلس قضاء بیان شد باید

باین نکته هم توجه کامل داشت که مقام قاضی در اسلام بسیار رفیع و محترم است و هیچیک از مقامات مسئول کشور آن مقام را ندارند (ولی نباید فراموش کرد آن خصوصیات و شرایط در قاضی باشد نه به صرف داشتن جواز قضاوت)

فقه جعفری باصراحت میگوید کسیکه بسلاح اجتهاد و تقوی مسلح بود از طرف امام برای قضاوت تعیین شده است تا اختلافات بین مردم را با احکام عادلانه خود رفع نماید .

و امام صادق رئیس مذهب شیعه میفرماید چنان شخص را حاکم شما قرار دادم و بیان امام بدون قید زمان و مکان و افراد است در حالی که بین اصحاب و شاگردان آنحضرت دهها مجتهد با تقوی و عادل بود و فرمود هر کس دارای آن صفات و ملکات شد میتواند قاضی باشد و از بیان امام هم مستفاد میگردد که اگر شرایط لازم در قاضی جمع بود میتواند فتوی هم بدهد .

و بهر حال سلطه و اقتدار و نفوذ قاضی با آن شرایط در حکومت اسلام قطعی است - و بعضی از مواردی که دلالت بر آن نفوذ و سلطه میکند بشر حدیث است.

حکم قاضی که مستند به بینه و شاهد عادل است در هر مورد اعم از حقوق الهی و حقوق مردم صادر شود نافذ است و اختصاص بیک یا چند باب فقهی ندارد زیرا قاضی قاضی شریعت و قاضی اسلام است و در حقوق و در جزائیات مطلقاً جاری و نافذ است .

و دیگر آنکه - قضاوت قاضی مقید بزمان و مکان معین نیست زیرا قاضی از سربازان حق است و هر وقت و هر جا که لازم شد باید قاضی رسیدگی نماید و حکم دهد .

و دیگر آنکه حکم قاضی اسلامی قابل تمیز نیست باین معنی که نباید حکم قاضی که متصف بصفات فوق الذکر و مجتهد عادل است بر قاضی دیگر عرضه شود و نقض حکم او جایز نیست زیرا تا سرحد امکان کوشش در استنباط حکم نموده است و از مفهوم روایت عمر بن حنظله که از امام نقل نموده استفاده میشود که نمیتوان حکم قاضی را رد کرد زیرا فرموده است (رد حکم قاضی رد بر خدا است و رد بر خدا



در مرتبه شرك است) ولی ابرام حکم قاضی اشکالی ندارد و ابرام حکم - حکم جدید نیست و ابرام آن مبتنی بر این اصل است که قاضی صادر کننده حکم مجتهد بوده است .

با اینحال فقه جعفری راه نقض حکم را نبسته و اجازه داده است که اگر قاضی در حکم خود خطائی کرد خود در مقام اصلاح خطای خود بر آید ( که امروزه باین کیفیت است که هیئت عمومی دیوان تمیز حکم را نقض میکنند) و این عمل هیئت قضاء و قاضی را حفظ میکند .

و اگر مجتهدین دیگر در حکم صادره از ناحیه يك قاضی خطائی به بیند بطور قطع باید آنرا نقض نمایند ولی نقض حکم صادره بعلت اختلاف در طریقه استنباط و وجهه نظر صحیح نیست مثلاً اگر معلوم شود که شهود قضیه در مرحله اول تزویر کرده اند بطور قطع حکم صادره بر سبنای شهادت شهود نقض خواهد شد زیرا فساد حکم صادره واضح گردیده است و آثار آنهم از بین میرود یعنی اگر مالی داده شده است مسترد میگردد و شهود مزور هم تعزیر خواهند شد بعلاوه اشهار هم میشوند تا عبرت دیگران گردند ولی اگر شهود خودشان اظهار کنند که تزویر کرده اند یا دیگری شهادت بتزویر آنها بدهد حکم نقض نمیکردد زیرا یا مقصود شهود عدول از شهادت است که از آنها پذیرفته نیست و یا شهادت معارض بوجود آمده است .

والبته در اجرای حد نسبت بشهود یا مجازات دیگر آنها مطلب از جهت دیگر قابل بحث است .

در اینجا سئوالی پیش میآید که حکم صادره واقع امر را تغییر میدهد یا نه مثلاً زنی ادعای طلاق کند در حالی که در واقع طلاقی و انع نشده و در زوجیت شوهرش باقی است ولی بنا بر ظواهر امر بطریقی بر قاضی ثابت شده است که طلاق واقع گردیده است و حکم صادر کرده در اینصورت زن میتواند شوهر کند یا نه - در اینجا فقه جعفری میگوید که هیچوقت احکام صادره واقع را تغییر نمیدهد و آن زن نمیتواند شوهر کند ولی ابوحنیفه اشکالی در شوهر کردن زن نمی بیند و علامه

این رشد در کتاب (بدايةالمجتهد) این رأی را با بحنیفه نسبت داده است - و بهر حال در تأیید نظر مذهب جعفری و سایرین باید از فرمایش رسول ص استفاده کرد رسول اکرم ص فرمود (من هم فردی از بشر هستم و بعضی از شما ممکن است موضوعی را بصورتی بیان کند که من بنفع او رأی بدهم و حکم کنم در حالی که در واقع چنین نبوده و لحن کرده است (یعنی مطلب را بصورت حق بجانب عنوان نموده) اگر من در چنین مواردی حکمی کردم که خلاف واقع بود و ضررش بدیگری رسید بدانید که آن آتش است که آن شخص برای خود خریده است - و اینطور بنظر میرسد که پیشوای حنقیها این مورد را بالعان قیاس نموده است - زیرا العان اگر شرعاً ثابت گردید و لودر حالی که یکی از دو نفر طرف لعان دروغ گفته باشد - جدائی بین زوج و زوجه قطعی است بعلاوه بنا بر مذهب ابوحنیفه قیاس در وقتی ممکن است که دلیل در بین نباشد و حدیث نبوی صراحت دارد که حکم قاضی واقع را تغییر نمیدهد و اخذ بقیاس در اینجا - اجتهاد مقابل نص است.

سید جعفر غضبان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی